



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**میان متونی در تاریخ بیهقی**

**محمد مهدی دادخواه تهرانی**

میان متونی در تاریخ بیهقی

ممکناری روایت اصلی (تاریخ) با روایات فرعی (حکایت تمثیلی)

### خلاصه

تاریخ بیهقی در نگاه اول متنی تاریخی است اما روایت تاریخی در این کتاب با روایات تاریخی و غیرتاریخی در هم می آمیزد و نتیجه‌ی این تماس متنی، رابطه‌ی میان متونی خواننده می‌شود.

روایات اصلی (جریان تاریخ) بر بازنمایی رویدادها و کردار شخصیت‌های تاریخی دوران غزنوی از محمود تا مسعود استوار است. علاوه بر این، در کنار روایت اصلی، خواننده شاهد سلسله‌ای از روایات فرعی و حکایت تمثیلی است که حکایات و روایات الحاقی خواننده می‌شوند.

بیهقی با تکیه بر اصل مشابهت و با ایجاد مجاورت و ممکناری روایت اصلی (رویدادهای تاریخی) با روایات فرعی، می‌کوشد تا برای رویدادهای دوره‌ی غزنوی، گونه‌ای ما به ازای روایی — تمثیلی از دوره‌های گذشته بیابد.

استفاده از حکایات علاوه بر آراستگی متن، خواننده را به اندیشیدن دعوت می‌کند و او را به قیاس وضعیت فعلی (روایت تاریخی) با وضعیت گذشته (حکایات و روایات فرعی) وامی‌دارد.

ایجاد رابطه‌ی میان متونی و رویکرد بیهقی به حکایات فرعی و روایات الحاقی، به رفتار روایی ویژه‌ی وی وابسته است. ساز و کار و فرایند بازتولید و بازگفت حکایات

و روایات فرعی بر محور «تداعی» می‌چرخد.

تداعی در تاریخ بیهقی شامل تداعی واژه‌ای و موضوعی / مضمونی است که براساس آن حکایات و روایات فرعی به متن اصلی (تاریخ) الحاق می‌شوند.

### درآمد

خواننده در تاریخ بیهقی با دو جریان اصلی روایی شامل روایت اصلی (تاریخ) و روایت فرعی روبه‌روست که پا به پای هم به پیش می‌روند و جریان روایت تاریخ بیهقی را شکل می‌بخشند. این ویژگی، که در سراسر تاریخی بیهقی دیده می‌شود، حاصل مطالعات بیهقی در اخبار و تواریخ گذشته و حاصل رفتار روایی ویژه‌ی اوست. بیهقی معتقد است که روایت تاریخی صرف که بازنمای یک دوره‌ی تاریخی خاص - محمود و مسعود - باشد، کافی نیست و برای حمایت و پشتیبانی تاریخ امروز باید از اثر فرهنگی و تاریخی حکایات و روایات گذشته استفاده‌ی کامل برد. این امر به رابطه‌ی «میان متونی» در تاریخ بیهقی دامن می‌زند.

هنگامی که متنی در تماس با «متنی» دیگر قرار می‌گیرد، نوعی رابطه میان متن اول و متن دوم ایجاد می‌شود که در واقع به شناخت متن اول کمک می‌کند. این امر از دیدگاه ژولیا کریستوا - منتقد و نظریه‌پرداز بلغارستانی - رابطه‌ی میان متونی (۱) خواننده می‌شود. (۲)

از لحظه‌ای که متنی بیگانه وارد متن تاریخ بیهقی می‌شود، رابطه‌ی میان تاریخی بیهقی با متون دیگر شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر روایت تاریخی تاریخ بیهقی با روایات تاریخی و غیرتاریخی دیگر در هم می‌آمیزد.

تعبیر روایت اصلی در عنوان مقاله‌ی حاضر، ناظر بر پاره - روایت‌هایی است که مستقیماً به بازنمایی رویدادها و شخصیت‌های تاریخی دوران غزنوی، از محمود گرفته تا محمد، مسعود و... اختصاص دارد.

علاوه بر این، در کنار جریان روایت اصلی (تاریخ) در تاریخ بیهقی، می‌توان سلسله‌ای از روایات فرعی و حکایات تمثیلی را نیز شاهد بود. این قبیل از «پاره - روایت‌ها» یا «پاره - متن‌ها» به این سبب «فرعی» و «الحاقی» خوانده می‌شوند که در حیطه‌ی هدف اصلی بیهقی یعنی روایت مقطع خاصی از واقعیت تاریخی دوران غزنوی نمی‌گنجد و اغلب روایت‌های حاشیه‌ای دوره‌ها و قهرمانان تاریخی دیگر را شامل می‌شوند. به این اعتبار، حتی حکایات مربوط به امیر سبکتگین سرسلسله‌ی پادشاهی غزنوی را - به رغم ماهیت تاریخی آن‌ها - به سبب عدم برخورداری از نقش تعیین‌کننده در جریان روایت اصلی، می‌توان



در طبقه‌ی حکایات فرعی و الحاقی جای داد. علاوه بر این، از نظر ساختاری، حذف حکایات فرعی و الحاقی هیچ‌گونه خللی در جریان روایت تاریخی و رویکردهایی نظیر بازنمایی جزء به جزء و... وارد نمی‌کند.

کاربرد حکایات تمثیلی و روایات فرعی در تاریخ بیهقی، علاوه بر این که گویای رابطه‌ی میان- متونی تاریخ بیهقی با روایت‌ها و متون موجود معاصر و ماقبل بیهقی است، از علاقه‌ی ویژه‌ی بیهقی در استفاده از جنبه‌های تمثیلی- تطبیقی و اخبار گذشته خبر می‌دهد.

رابطه‌ی میان متونی در تاریخ بیهقی به این معناست که پاره‌هایی از متون و روایات دیگر - به شکل مستقیم یا غیرمستقیم - در این اثر تاریخی وارد شده و در ساختار و بافت تازه‌ای به حیات روایی، متنی و معناشناختی خود ادامه می‌دهد.

بیهقی، خود، استفاده از حکایات را - چنان‌که بارها و بارها تأکید کرده است - موجب آراستگی تاریخی می‌داند و می‌کوشد تا از توانایی‌ها و ظرفیت‌های تمثیلی و تطبیقی آن‌ها در متن اصلی به خوبی استفاده کند. (۳)

اشاره‌های صریح بیهقی در آغاز اغلب حکایات و روایات فرعی، بیانگر آن است که وی دست کم برای غنی‌سازی روایت تاریخی خود، تواریخ و اخبار گذشته را به دقت می‌خوانده است:

- و در اخبار رؤسا خواندم که... (۴)
- و من حکایتی خواندم در اخبار خلفا که... (۵)
- من که بوالفضلم کتاب بسیار فرونگریسته‌ام... (۶)
- چنان خواندم که... (۷)
- در اخبار خلفا خوانده‌ام که... (۸)
- و اینجا حکایتی یاد آمد سخت نادر و خوش که در اخبار خلفا عباسیان خواندم... (۹)

- چنان خواندم در اخبار سامانیان که... (۱۰)

- چنین نبشت ابوریحان در مشاهیر خوارزم که... (۱۱)

بیهقی درست براساس همین خوانش‌های قبلی، در سراسر متن به ایجاد روابط میان - متونی دامن می‌زند و دریچه‌های تازه‌ای به سمت افق تواریخ و متون دیگر می‌گشاید.

البته باید دانست که تشخیص و شناسایی دقیق منابع حکایات فرعی و الحاقی در تاریخ بیهقی - چنان‌که مرلین والدمن نیز به درستی اشاره کرده است - به سادگی

امکان‌پذیر نیست. (۱۲)

بنابراین، در این مجال کوتاه با توجه به دشواری‌های موجود در شناسایی منابع، باید بیش‌تر به چرایی روابط میان-متونی و کاربرد حکایات و روایات الحاقی توجه نشان داد و این پرسش را مطرح کرد که علاوه بر «آراستگی»، «عبرت»، «بیداری» و فواید احتمالی دیگر، کارکرد مهم‌تر و اساسی‌تر حکایات و روایات همکنار شده با متن تاریخی چه می‌تواند باشد؟

برای پاسخ گفتن به این پرسش باید حکایات و روایات الحاقی موجود در تاریخ بیهقی را - که حدوداً ۱۹ فقره است - به دقت مورد مطالعه و کنکاش قرار داد و نسبت معنایی آن‌ها را با پاره - روایت‌های ماقبل سنجید.

دقت و تأمل بیش‌تر در این باب نشان می‌دهد که راوی - نویسنده‌ی متن با تکیه بر اصل مشابهت و با ایجاد مجاورت و همکناری روایت اصلی (رویدادهای تاریخی) با حکایات روایات فرعی - که اغلب پر از داده‌های تاریخی و واقعی اند، می‌کوشد تا برای رویدادهای دوره‌ی غزنوی، گونه‌ای مابه‌ازایی - تمثیلی از دوره‌های گذشته بیابد و از این طریق، خط روایت اصلی را، که شامل -پاره- روایت‌های متعدد و متنوع است، حمایت و پشتیبانی کند.

مریلین والدمن بر این باور است که دو کارکرد به هم پیوسته برای حکایات الحاقی در تاریخ بیهقی می‌توان برشمرد:

۱. تأکید پیوسته بر ارزش‌های اخلاقی
۲. گسترش یک داستان و ارائه‌ی روایت‌های مغایر و متفاوت از یک موضوع

در ارتباط با روایت اصلی والدمن می‌افزاید که کارکرد اخیر (کارکرد شماره‌ی ۲)، مشابه شیوه‌ی طبری است که چند روایت از یک موضوع یا یک داستان را می‌نویسد. علاوه بر کارکردهای مذکور، از دیدگاه والدمن، بیهقی بیش‌تر به این جهت از حکایات الحاقی استفاده می‌کند تا اندیشه‌هایی را، که مایل نیست در روایت اصلی خود بگنجانند، در آن‌جا مطرح کند. (۱۳)

در نقد این دیدگاه والدمن، که کارکرد دوم حکایات الحاقی را مشابه شیوه‌ی طبری می‌داند، باید چنین گفت که روش‌شناسی طبری در تاریخ‌نگاری با روش‌شناسی بیهقی یکسان نیست، به نحوی که اشتراک تقریبی یک موضوع در روایت اصلی و حکایت فرعی در تاریخ بیهقی، با شیوه‌ی طبری که روایت‌های متفاوت و گاه متضاد از یک موضوع را به دست می‌دهد، نه تنها مشابه



نیست بلکه به کلی متفاوت است.

این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که حکایات تمثیلی، دعوت ضمنی خواننده به اندیشیدن و رویکرد به قیاس وضعیت فعلی با وضعیت گذشته را هم دربردارد؛ با این تفاوت که روایت اصلی (تاریخ) به لحاظ زمانی به خواننده نزدیکتر است و روایت فرعی از او دورتر.

حکایات و روایات فرعی و الحاقی را در تاریخ بیهقی می‌توان براساس توالی به این شکل مرتب کرد:

حکایتی در حدیث حشمت + حکایتی در حدیث ملطفه‌ها و مأمون + قصه‌ی نصر احمد در علاج خشم خود + پاره - روایت اشناس (افشین) + حکایت فضل سهل ذوالریاستین با حسین بن المصعب (شامل یک حکایت فرعی؛ حکایت X حکایت؛ داستان مأمون و امام رضا)

+ حکایت افشین و خلاص یافتن وی از بودلف + قصه‌ی عبدالله زبیر و جعفر برمکی + سرگذشت امیرعادل سبکتگین با آهوی ماده + حکایت موسی پیغمبر (ع) با بره گوسفند + حکایت بزرگمهر + حکایت غاشیه + حکایت فضل برمکی و یحیی علوی + حکایت در معنی سیاست از امیرعادل سبکتگین + حکایت صبر عمرو بن اللیث امیر خراسان + حکایت امیرالمومنین مع ابن السماک و ابن عبدالعزیز + قصه‌ی امیرمنصور نوح سامانی + حکایت جعفر بن خالد برمکی + حکایت خوارزمشاه ابوالعباس.

چرایی و چگونگی ایجاد رابطه میان - متونی و رویکرد به حکایات فرعی و روایت الحاقی در تاریخ بیهقی، گذشته از برخورداری راوی - نویسنده از اطلاعات گسترده‌ی تاریخی، به رفتار ویژه‌ی وی در روایت‌پردازی وابسته است.

تکیه کلام همیشگی «از حدیث حدیث شکافند» - که تعبیر الکلام یجتر الکلام را به یاد می‌آورد - آشکارکننده رفتار روایی ویژه بیهقی است؛ رفتاری که طی آن ذهن راوی - نویسنده از مجموعه معانی و مفاهیم پاره - روایت اصلی (تاریخ) به سمت مجموعه‌ی مفاهیم و معانی تازه در پاره - روایت فرعی (حکایات و روایات الحاقی) حرکت کرده و شباهت آن دو را مورد تأکید قرار می‌دهد.

این امر در اصطلاح‌شناسی ادب، «تداعی» یا از معنایی به معنایی دیگر رسیدن خواننده می‌شود. تداعی بر اصل مشابهت استوار است و کشف شباهت میان دو پاره - روایت اصلی و فرعی، ایجاد رابطه‌ی معنایی میان آن دو را به دنبال دارد.

بنابراین ساز و کار و فرایند بازتولید و بازگفت حکایات و روایات فرعی بر محور تداعی می‌چرخد. تداعی هم علت و انگیزه‌ی ایجاد رابطه‌ی میان - متونی و هم راه و رسمی است که می‌تواند بهانه‌ی خوبی برای حاشیه‌روی از روایات اصلی و هدایت



خواننده در کانال‌های فرعی روایت برای دستیابی به مقاصد ویژه‌ی تمثیلی، اخلاقی و... تلقی شود.

تداعی در تاریخ بیهقی شامل تداعی واژه‌ای و تداعی موضوعی/ موزونی است:

الف. تداعی واژه‌ای

تداعی واژه‌ای هنگامی رخ می‌دهد که بیهقی در رویارویی با یک واژه (اسم خاص یا ابزار)، سرگذشت یا حکایتی را به یاد می‌آورد و در نتیجه، آن را به پاره - روایت اصلی (تاریخ) الحاق می‌کند.

در مجلد ششم در روایت تفویض سپاه‌سالاری خراسان به امیرمحمود و همچنین اعطای لقب سیف‌الدوله به وی، امیر سبکتگین از نقش ویژه‌ای برخوردار است. کاربرد واژه‌ی «سبکتگین» در این بخش باعث می‌شود تا بیهقی حکایات مربوط به او را نیز به یاد آورد:

- «و این قصه به جای ماندم تا پس از این آورده شود، که قصه‌ی دیگر تعلق داشتم سخت نادر و دانستی تا باز نمایم که تعلق دارد بامیر سبکتگین رضی الله عنه. والله اعلم بالصواب». (۱۴)

بیهقی پس از تذکار روایی فوق، سرگذشت امیرعادل سبکتگین و خواجه‌ی او و همچنین حکایت خواب دیدن امیر سبکتگین را نقل می‌کند. (۱۵)

علاوه بر نمونه‌ی مذکور در مجلد هفتم در پاره - روایت «ذکر اخبار و احوال رسولانی که از حضرت غزنه به دار خلافت رفتند...»، آن‌جا که بیهقی خلعت‌پوشی خواجه علی میکائیل - نامزد منصب سالاری حاج - را روایت می‌کند، اجزای خلعت او را که شامل محد، ساخت زر و غاشیه است، یک به یک برمی‌شمرد.

واژه‌ی «غاشیه»، که در قدیم به پوشش زین اسب اطلاق می‌شده است، خاطرات و دانسته‌های قدیم بیهقی را برمی‌انگیزد و حکایتی در این باب در ذهن وی زنده می‌کند. بدون شک در این جا ذهن بیهقی در میان غاشیه‌ی خواجه علی میکائیل و غاشیه‌ی بوالمظفر برغشی مشابهت ایجاد می‌کند. توضیحات بیهقی پیش از آغاز حکایت به خوبی نشان می‌دهد که علت روایت این حکایت، تداعی واژه‌ای است:

- «یکشنبه هشت روز مانده بود ازین ماه، خواجه علی میکائیل

خلعتی فاخر پوشید چنانکه در این خلعت مهد بود و ساخت زر

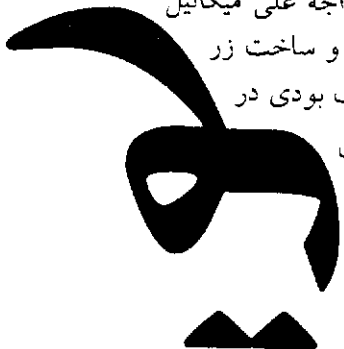
و غاشیه و مخاطبه خواجه؛ و «خواجه» سخت بزرگ بودی در

آن روزگار، اکنون خواجه‌گی طرح شده است و این

ترتیب گذشته است. و یکی حکایت که بنشاور

گذشته است از جهت غاشیه بیارند». (۱۶)

حکایت از این قرار است که خواجه بوالمظفر



برغشی، هنگام مراجعت از باغ محمدآباد درحالی که با بوالقاسم رازی روبه‌رو می‌شود که او با اسبی با ساخت زران‌دود و غاشیه‌ای پرنقش و نگار سوار است. بوالمظفر از این که اسب بوالقاسم رازی را مزین به غاشیه می‌بیند، مکدر می‌شود و به راه خود ادامه می‌دهد... (۱۷)

لازم به ذکر است که وقایع مندرج در حکایت مذکور، نسبت به وقایع مندرج در حکایت و پاره - روایات فرعی دیگر، از نظر زمانی به بیهقی نزدیک‌ترند. بیهقی خود به سال ۴۰۰ هجری قمری، در سن ۱۵ سالگی، بوالمظفر برغشی را در نیشابور دیده است.

تداعی واژه‌ای در تاریخ بیهقی گسترده نیست و تقریباً به همین دو نمونه محدود می‌شود.

#### ب. تداعی موضوعی / مضمونی

تداعی موضوعی / مضمونی به این صورت است که بیهقی میان پاره - روایت اصلی (تاریخ) و حکایت و روایت فرعی و الحاقی، از نظر موضوع و مضمون شباهت قائل می‌شود و بر همین مبنا آن دو را در کنار هم قرار می‌دهد.

در این جا عامل تحریک‌کننده بیهقی، برخلاف تداعی واژه‌ای، حضور و هستی یک واژه‌ی معین نیست، بلکه سایق بیهقی به سمت مسیرهای فرعی روایت، موضوع و مضمون کلی پاره - روایت اصلی و فرعی است. باید دانست که ممکن است روایت اصلی (تاریخ) و روایت فرعی (حکایت) در جزئیاتی نظیر رویدادها، شخصیت‌ها، مکان و زمان روایت (صحنه) و... دقیقاً مطابقت نداشته و در مواردی هم متفاوت باشند. بنابراین، تذکار این نکته ضروری است که نباید انتظار داشت که روایت اصلی (تاریخ) و روایت فرعی (حکایت) در همه‌ی جزئیات و ویژگی‌های خرد و کلان با یکدیگر همخوانی و مطابقت داشته باشند. اساساً چنین امری امکان‌پذیر نیست. بنابراین همین قدر که بتوان در آن دو، موضوع و مضمون مشترکی یافت، کافی است.

در باقیمانده‌ی مجلد پنجم از تاریخ بیهقی، در بخش رسیدن رکاب‌دار به امیرمسعود و تسلیم مطلقه‌های خرد به وی، خواننده با دو حکایت فرعی رو به رو می‌شود که موضوع و مضمون روایت تاریخی را تقویت می‌کند.

این دو حکایت عبارت اند از: حکایتی در حدیث حشمت و حکایتی در حدیث مطلقه‌ها و مأمون. بیهقی خود در پیش‌درآمد این دو حکایت این چنین می‌نویسد:

«و مرا که بوالفضلم دو حکایت نادر یاد آمد در اینجا یکی از [آغاز تداعی از موضوع / مضمون] حدیث [حشمت] خواجه بوسهل در دلهای خدمتکاران امیرمسعود که چون او را بدیدند اگر خواستند و اگر نه او را بزرگ داشتند، که مردان را جهد اندر



آن باید کرد تا یک بار وجیه گردند و نامی، چون گشتند شد و اگر در محنت باشند یا نعمت ایشان را حرمت دارند و تا در گور نشوند آن نام از ایشان نیفتد. [روایت اصلی (تاریخ)] + [آغاز تداعی از موضوع 'مضمون'] و دیگر حدیث آن ملطفه‌ها و دریدن آن و انداختن در آب، که همان نویسندگان و همان کسان که به ایشان نیسته بودند چون این حال بشنیدند فارغ دل گشتند که بدانستند که او نیز بسر آن باز نخواهد شد. و پادشاهان را اندر این ابواب الهام از خدای عزّ و جلّ باشد. [روایت اصلی (تاریخ)]. «(۱۸)»

«حکایتی در حدیث حشمت» مابه‌ازای روایی حدیث حشمت بوسهل زوزنی و «حکایتی در حدیث ملطفه‌ها و مأمون» مابه‌ازای روایی دریدن و در آب انداختن ملطفه‌ها به دست امیر مسعود به شمار می‌آید. حال باید دید که وجوه شباهت تاریخ و حکایات فرعی چیست.

در «حکایتی در حدیث حشمت» آمده است که هارون الرشید در واپسین روزهای زندگی از وزیر خود - فضل ربیع - می‌خواهد که پس از مرگش از طوس به بغداد برود و محمد- پسرش - را در رسیدن به منصب خلافت یاری رساند. علاوه بر این، از فضل درخواست می‌کند آن دسته از لشکریان و خدمتکاران را، که از نظر سیاسی به مأمون - دیگر پسرش - گرایش دارند، آزاد گذارد تا بدو بگروند.

پس از مرگ و دفن هارون الرشید، فضل ربیع به بغداد می‌رود و نام ولایت عهد را از مأمون برمی‌دارد و به جور و جفا در حق وی مشغول می‌شود. در نتیجه، طاهر ذوالیمینین و هرسمه‌اعین به بغداد حمله می‌کند و پس از دو سال و نیم جنگ، محمد زبیده - جانشین هارون الرشید - به دست طاهر می‌افتد و کشته می‌شود. به دنبال آن، فضل ربیع هم به اسارت مأمون درمی‌آید ولی مأمون او را مسمول عفو و کرم خویش قرار می‌دهد و او را خانه نشین می‌کند، چنان که به خدمت باز نیاید.

به هر حال، مدتی پس از این ماجرا به تدبیر عبدالله طاهر - حاجب بزرگ مأمون - فضل را در صفه‌ای که پیش از سرای بار قرار دارد، می‌نشانند و مردمان گروه گروه به حکم جاه و حشمت و هیبت گذشته فضل - به رغم محنت و خواری اسارت - به دیدار وی می‌شتابند و در توقیر و احترام او می‌کوشند.

سرانجام این مسأله و همچنین شفاعت نهایی عبدالله طاهر - دوست فضل - کارگر می‌افتد و مأمون، فضل را به عنوان یکی از ملازمان دربار می‌پذیرد و به وی رتبت دستبوس ارزانی می‌دارد. (۱۹)

حکایت مذکور تمثیلی است برای این موضوع که افراد وجیه و نامداری چون بوسهل زوزنی تا آخر عمر - چه در محنت باشند یا نعمت - مورد تکریم و احترام



مسعود و مأمون - به رغم میل باطنی پدرانشان - از این رقابت سیاسی پیروز بیرون می‌آیند و محمد غزنوی و محمد زبیده، هر کدام به طریقی از بازی قدرت خارج می‌شوند.

در حکایت بعدی، یعنی «حکایت حدیث ملطفه‌ها و مأمون»، آمده است که در زمان جنگ‌های طاهر و هرسمه با محمد زبیده در اطراف بغداد، گروهی از مقدمان و بزرگان و اصناف مردم بغداد به مأمون تقرب می‌کردند و ملطفه‌ها می‌نوشتند و در مقابل از مرو، گروهی از مردم مأمون به محمد تقرب می‌کردند و ملطفه‌ها می‌نوشتند. با پیروزی مأمون بر محمد زبیده، ملطفه‌های فرستاده شده از سوی مخالفان برای محمد کشف می‌شود و مأمون به جای انتقام گرفتن از آنها، دستور می‌دهد ملطفه‌ها را در آتش نهاده و بسوزانند. (۲۱)

این حکایت در واقع تمثیلی است برای این رفتار پسندیده‌ی مسعود که طی آن فرمان می‌دهد تا ملطفه‌هایی که امیر محمود در زمان حیات خود برای مقدمان لشکر، پسر کاکو و دیگران فرستاده بوده است، پاره کنند و در آب کاریز اندازند. آگاهی از این نکته ضروری است که سلطان محمود در این ملطفه‌ها از مسعود اظهار نارضایتی کرده و او را عاق خوانده بوده است. (۲۲)

مسعود هم به مانند مأمون، در برابر سوءنیت و بدخواهی بدخواهان مقاومت و توطئه‌ی امثال بوسهل زوزنی را از روی کرم و حسن تدبیر خشی می‌کند. درست است که روایت اصلی (ماجرای مسعود) و حکایت فرعی (ماجرای مأمون) از مضمون مشترکی برخوردار هستند ولی در جزئیاتی نظیر نویسندگان و فرستندگان ملطفه‌ها، نحوه‌ی نابود کردن ملطفه‌ها و... با یکدیگر منطبق نیستند.

در مجلد ششم پس از پایان سخن عبدالغفار، در باب حاجب غازی چنین آمده است: «و حاجب غازی که بطارم آمدی برایشان گذشتی؛ و این ناچار همگان خاستندی و او را خدمت کردند تا بگذشتی. و این قوم را سخت ناخوش می‌آمد وی را در آن درجه دیدن، که خرد دیده بودند او را می‌ژکیدند و می‌گفتند و آن همه خطا بود و ناصواب، که جهان بر سلاطین گردد و هر کسی را که برکشیدند برکشیدند و نرسد کسی را که گوید چرا چنین است، که مأمون گفته است درین باب: نحن الدنيا من رفعاها ارتفع و من وضعناها اتضع». (۲۳)

چنان که ملاحظه شد، بیهقی اکراه حاضران درگاه از تکریم و احترام حاجب غازی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و در تأیید حرف خود ابتدا جمله‌ای را از قول مأمون نقل و سپس حکایت شناس (افشین) را به مثابه تمثیلی آموزنده و حمایت‌گر به روایت اصلی (تاریخ)

ضمیمه می‌کند. در حکایت شناس (افشین) آمده است هنگامی که افشین در جنگ با بابک خرم‌دین پیروز می‌شود و به بغداد برمی‌گردد، معتصم از مرتبه‌داران درمی‌خواهد که چون افشین به درگاه وارد می‌شود، همگان در برابر او از اسب پیاده شوند. حسن سهل - برادر فضل ربیع که او هم از بزرگان به شمار می‌آمده است - در برابر شناس از اسب پیاده می‌شود و این امر حاجبش را به گریه وامی‌دارد. پس از مراجعت به خانه، حسن سهل علت گریستن حاجب را به هنگام پیاده شدن در برابر

شناس جویا می‌شود و حاجب در پاسخ می‌گوید که نمی‌توانسته است حسن سهل را - با آن بزرگی و ابهت - در حال تکریم شناس ببیند. حسن سهل در جواب حاجبش چنین می‌گوید: «ای پسر، این پادشاهان ما را بزرگ کردند و بما بزرگ نشدند و تا با ایشانیم از فرمانبرداری چاره نیست». (۲۴)

این حکایت و به ویژه جمله‌ی کلیدی حسن سهل در جواب حاجب، مضمون فرمانبرداری از پادشاهان را مورد تأکید قرار می‌دهد. علاوه بر این، به طور ضمنی حاجب غازی با شناس تطبیق داده می‌شود.

پس از حکایت شناس، خواننده با «حکایت فضل سهل ذوالریاستین با حسین بن المصعب» روبه‌رو می‌شود که در آن مجدداً لزوم تمکین در برابر ارتقاء و برکشیدن حاجب غازی و مضمون جمله‌ی مأمون که گفته بود «ما این جهانیم، کسی را که برکشیدیم بلندپایه شد و کسی را که از مرتبه فروافکندیم فروپایه گشت» به صورت تمثیلی تقویت می‌گردد. (۲۵)

پس از این، زمینه‌ی تاریخی حکایت فضل سهل و همچنین واژه‌ی «ذوالریاستین»، بی‌هقی را به یاد حکایت مأمون و امام رضا(ع) می‌اندازد:

«و از حدیث شکافد، در ذوالریاستین که فضل سهل را گفتند و ذوالیمینین که طاهر را گفتند و ذوالقلمین که صاحب دیوان رسالت محمود بود قصه‌ی دراز بگویم تا اگر کسی نداند او را معلوم شود...» (۲۶)

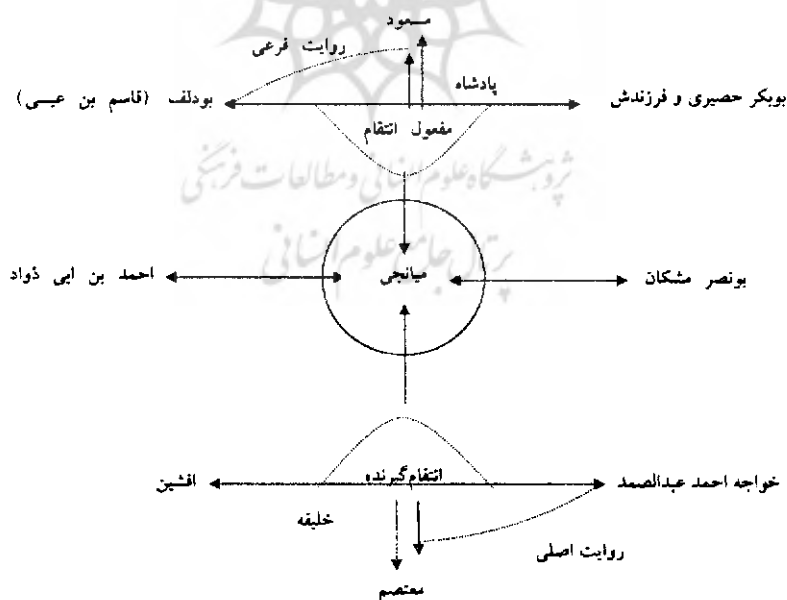
حکایت «افشین و خلاص یافتن بودلف از وی» را هم می‌توان مابه‌ازای روایی واقعی بوبکر حصیری دانست. عامل پیوند و همکناری سرگذشت بوبکر و حکایت افشین، مضمون مشترک انتقام‌گیری از رقیبان و تکاپوی میانجی‌گران در جلوگیری از کینه‌توزی است. در واقعه‌ی بوبکر حصیری، خواجه احمد عبدالصمد بهانه‌ای به دست می‌آورد تا بوبکر و پسرش را به سختی گوشمال دهد. او از امیرمسعود درخواست می‌کند تا رخصت دهد آن دو را به چوب ببندد و مجموعاً ۳۰۰ هزار دینار به عنوان جریمه از آن‌ها مطالبه کند. سرانجام پس از کش و قوس‌های فراوان،

پادرمیانی امیرمسعود و کوشش‌های بی‌وقفه‌ی بونصر مشکان موجب می‌شد تا خواجه احمد عبدالصمد از سر تقصیرات آن دو بگذرد و از مجازات چوب‌زدن و مطالبه‌ی جریمه‌ی ۳۰۰ هزار دیناری صرف‌نظر کند. (۲۷)

از سوی دیگر در حکایت افشین آمده است که افشین (اشناس) از معتصم می‌خواهد تا به پاس خدمات گذشته‌اش، بودلف را به او بسپارد تا وی را گردن بزند. معتصم سرانجام به اصرار افشین، بودلف را به وی تسلیم می‌کند. درست در این هنگام احمد بن ابی ذواد از ماجرا آگاه می‌شود و با او میانجی‌گری و فریب افشین، بودلف را از مرگ حتمی نجات می‌دهد.

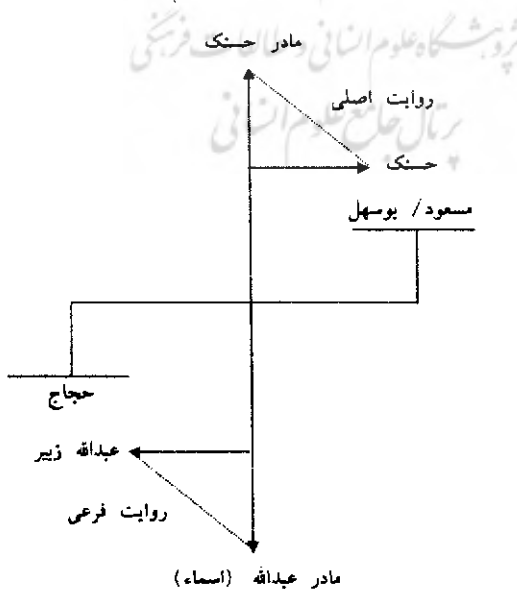


باید دانست که واقعه‌ی بویکر حصیری و حکایت افشین در برخی از جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند، اما زمینه و مضمون مشترک آن دو این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان برخی از شخصیت‌های روایت اصلی (واقعه‌ی بویکر) و روایت فرعی (حکایت افشین) را با یکدیگر تطبیق داد. نمودار شماره‌ی (۲) به خوبی شخصیت‌های قرینه را نشان می‌دهد:



در ماجرای دار زدن حسنگ وزیر و حکایت‌های فرعی‌ای چون «قصه عبدالله زبیر و جعفر برمکی...» همچنان تداعی موضوعی / مضمونی، عامل همکناری روایت اصلی (تاریخ) و روایت فرعی (حکایت) است. در حکایت عبدالله زبیر، به طور کلی زمینه‌ی روایی حکایت با روایت بردار کردن حسنگ متفاوت است ولی در برخی از جزئیات، شباهت‌هایی میان آن دو وجود دارد.

در این حکایت، حجاج مکه را محاصره کرده و به عبدالله زبیر پیغام می‌دهد تا تسلیم شود. عبدالله پس از مشورت با قوم خود از مادرش راهنمایی می‌خواهد. مادر عبدالله ضمن تذکر این نکته که بوبکر صدیق، جد اوست، عبدالله را به ایستادگی و مبارزه در برابر حجاج تشویق می‌نماید و خطاب به وی می‌گوید «و نگاه کن که حسین علی رضی الله عنه چه کرد». این در حالی است که در ماجرای حسنگ، حسنگ در پاسخ به بوسهل زوزنی می‌گوید: «... بزرگتر از حسین بن علی نیم». مهم‌ترین وجه شباهت ماجرای حسنگ و حکایت عبدالله زبیر، صبر، پایداری و جنگ‌آوری مادران این شخصیت‌ها است؛ به نحوی که هر دو در مصیبت مرگ فرزندان جزعی نمی‌کنند. (۲۸) تقارن شخصیت‌های روایی اصلی (تاریخ) و روایت فرعی (حکایت) در نمودار شماره‌ی (۳) ترسیم شده است:



حکایت جعفر بن یحیی برمکی و همچنین حکایت ابن بقیه الوزير - برخلاف حکایت عبدالله زبیر - بیشتر ما به ازای روایی وضعیت شخص حسنک وزیر است تا مادر حسنک، بیهقی خود به این نکته اشاره کرده است که آن‌ها یاران حسنک در جهانند. (۲۹)

علاوه بر نمونه‌هایی که در این بخش ذکر شد، حکایت‌هایی نظیر حکایت بزرگمهر، حکایت فضل برمکی و یحیی علوی، حکایت صبر عمرو بن اللیث در مرگ پسرش، حکایت امیرالمؤمنین مع ابن السماک و ابن عبدالعزیز و... براساس سازوکار تداعی موضوعی / مضمونی به روایت اصلی (تاریخ) الحاق شده‌اند. تنوع و گستردگی این حکایات تا به حدی است که نمی‌توان در این مجال اندک به مقایسه و تطبیق همه‌ی آن‌ها با روایت اصلی (تاریخ) پرداخت. بنابراین این امر بر عهده‌ی خواننده‌ی پیگیر و علاقه‌مند است که خود به بررسی‌های تطبیقی بیش‌تر مبادرت ورزد. (۳۰)

### نتیجه

به نظر می‌رسد کاربرد روایات و حکایات فرعی در تاریخ بیهقی و الحاق آن‌ها به روایت اصلی (تاریخ) علاوه بر عبرت‌بیداری و آراستگی متن، در خدمت تقویت و پشتیبانی موضوعی / مضمونی تاریخ عصر نیز است که هستی ویژه‌ای به متن می‌بخشد و به ایجاد رابطه‌ی میان متونی منجر می‌شود. الحاق روایات فرعی به روایات اصلی بر محور «تداعی» قرار دارد.

### پانویس ها:

۱. Intertextuality

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر تر درباره‌ی مناسبات میان متونی نک: احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، ج ۱، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص. ۳۲۶-۷.

۳. برای نمونه نک: بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، چاپ چهارم، تهران، نشر علم، ص. ۱۶۹.

۴. همان، ص. ۱۶۸.

۵. همان، ص. ۲۱۲.

۶. همان، ص. ۲۴۳.

۷. همان، ص. ۴۲۵.

۸. همان، ص. ۵۳۳.

۹. همان، ص. ۶۷۲.

۱۰. همان، ص. ۸۶۵.
۱۱. همان، ص. ۹۰۸.
۱۲. در این باره نک: والدمن، مریلین، زمانه، زندگی و کارنامه‌ی بیهقی، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ص. ۱۱۱.
۱۳. نک: همان، ص. ۱۱۷.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، ص. ۲۵۲.
۱۵. نک: همان، ص. ۲۵۳ به بعد.
۱۶. همان، صص. ۶-۴۵۵.
۱۷. برای مطالعه جزئیات این حکایت نک: همان، ص. ۴۵۹.
۱۸. همان، صص. ۳۱-۳۰.
۱۹. نک: همان، ص. ۳۱ به بعد.
۲۰. نک: همان، ص. ۱۱۱.
۲۱. نک: همان، ص. ۳۷ به بعد.
۲۲. همان، ص. ۲۸۳۰.
۲۳. همان، ص. ۱۶۸.
۲۴. همان، ص. ۱۶۹.
۲۵. نک: همان، ص. ۱۷۰.
۲۶. همان، ص. ۱۷۰.
۲۷. نک: همان، ص. ۱۹۷.
۲۸. نک: همان، ص. ۲۳۶ به بعد.
۲۹. نک: همان، ص. ۲۴۱ به بعد.
۳۰. مقاله‌ی حاضر برشی از فصل سوم پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد نگارنده در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی با عنوان «تحلیل زبان روایت در تاریخ بیهقی» است.

#### منابع و مأخذ

۱. احمدی، بابک. ساختار و تأویل متن، ج ۱، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۲. بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، چاپ چهارم، تهران، نشر علم، ۱۳۷۴.
۳. والدمن، مریلین. زمانه، زندگی و کارنامه‌ی بیهقی، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.